

167

277  
12307 1920

4062

مجموع التواريخ

Маджну ат-таварих





گیاره و صفار آن حضرت صلوات الله علیه و سلم تا از ایشان شود که  
 فضل یاران سرور ابو بکر صدیق عمر عثمان صدیق <sup>ص</sup> اما بعد  
 بنده ضعیف برگناه و محتاج سوی رحمت پروردگار فقیر  
 علامه سیف الدین بنی داملات شاه عباسی است که بعضی  
 یاران التماس کردند کتاب تواریخ بسیار لیکن یک سال  
 عاصده نیست اگر معقول شود سبب و نسبت بنی احوال  
 و فوارق عادات کسیدار و نسل و مرید و مخلص و بعضی  
 بنک ایشان را علیه تواریخ کنند التماس یاران را  
 بجان دل قبول کرده بخیرت پرستگار مولانا اعظم سید  
 میر جلیل رفته طلب التماس کرده بانسان گفته التماس  
 مرا قبول کرده اذن دادند اجازت گرفته از تواریخ چندی  
 عثمانی از قصص الانبیاء از تواریخ مغولیه از تواریخ زبده  
 البشر گرفته و روح پر فتوح الامان را یاد کرده از حکام



جعفر صادق تا وقت مولانا اعظم سید علی ریا کرده  
 این کتاب را **مجموع التواریخ** نام نهاده شد هر سه و خطا  
 واقع شده باشد بدلیل کرم پوشیده بقلم تراش و سفور شده  
 اصلاح داده شود این مکینه کم دانش حقیر و حقیر را بدعا  
 خیر یاد کنند شاید که دعای یاران در حق این مکینه قبول  
**افتد اول** خیری آفریده نند نور حضرت رسالت پناه صلی  
 الله علیه و سلم بود آن نور را بر پیشانی همایون حضرت  
 آدم علیه الصلوٰة و السلام امانت نهاده شد شش پرشت  
 از حضرت شش علیه السلام استقال کرد از ایشان با پیوست  
 از ایشان بقیان از وی بمسلا پیل از وی به زدا از وی  
 با و پس علیه السلام از وی بانسوخ از وی بمسوخ شلخ  
 از وی به بملک از وی بنوح علیه السلام از وی بارم  
 از وی با رفعت از وی بهود علیه السلام از وی با بامیر

از وی



از وی بشناخ از وی باذعان از وی باشدع از وی  
بتارخ از وی تا از وی بابر ابراهیم علیه السلام از وی  
علیه السلام از وی بقرا از وی بحبیب از وی بقمشع از وی  
بارود از وی بعدن از وی انتقال لعلو کرد از وی  
به نزار از وی بمصر از وی بالیاس از وی بکدر از وی  
بخدمت از وی بنصر از وی بارود از وی بمالک از وی  
بقرا انتقال کرد از وی بعالم از وی به لوی از وی  
از وی بکمره از وی بکلاب از وی بقصر از وی بعبد  
المناف از وی بهاشم از وی بعبدالمطلب از وی بعبد  
از بشانه عبد الله نور حضرت صلوات الله علیه وسلم آینه  
انتقال کرد **در حکایت** آورده است که روزی حضرت  
رسول علیه السلام از حضرت جبرائیل علیه السلام سوال  
کردند که شما کمالان یا من جبرائیل علیه السلام گفتند که یک  
ستاره هست سی هزار سال گذشت یکی از میزبانید



منکر جبرئیل هستم سنی هزار بار بر آمدن ستاره را دیدم  
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم گفتند که همین ستاره  
 نورسین بود حق سبحانه و تعالی نور مرا آفرید بعد از  
 چند وقت آن نور را بر پیشانی حضرت آدم علیه السلام  
 امانت ماند بعد از آن آن نور بحضرت حوا استعجال  
 آمد بطنا بطنا و قرنا قرنا به پدرم به پشت عبدالله  
 استعجال کرد از پشت عبدالله بر جم طیبه ما درم آمد  
 استعجال کرد بعد از آن منی بعالم ظاهر شدم بعد از  
 حامل شدن شش ماه گذارنده عبدالله از عالم رفت  
 آمدم بسیار غمگین شدم عبدالله طلب گفت غم مخور  
 آمدم گفت این فرزندت یک حامل شده بسوه ماندم  
 خوابه عبدالله طلب گفت عبدالله مرده باشد من  
 از روی بهتر پروا میکنم احوال نه ماه و نه روز حکم کند

آن